

هو العليم

نیّت احرام (3)

سلسله دروس خارج فقه – بساطت یا ترکب احرام - جلسه 129

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته بحث راجع به کیفیت احرام بود و عرض شد که احرام یک حقیقت بسیطه است نه مرکبه ولی برای تنجز و فعلیتش نیاز به تلفظ اذکار مخصوصه دارد که آن اذکار در روایات مذکور است: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ ...»¹ البته با خود لبیک هم این مسئله منجز می‌شود. اما احرام در خصوص حج قرآن، با اشعار و تقلید منجز می‌شود و یا فعلیت پیدا می‌کند. فقهاء نسبت به مسئله حج و عمره - عمره تمتع یا عمره مفرده، حج قرآن یا حج افراد تفاوت نمی‌کند، البته وقتی که از بحث احرام فراغت پیدا کردیم به کیفیت تحقق احرام در حج قرآن و افراد می‌پردازیم - می‌فرمایند که باید در حج افراد، تمتع و قرآن، نیت محقق شود. وقتی که شخص حاج در حج قرآن با خودش هدیه را سوق می‌دهد، طبعاً باید نیت قرآن کند و نمی‌تواند نیت افراد کند و این نیت قرآن خود و احرامش را به واسطه اشعار یا تقلید؛ یعنی شکافتن کوهان شتر و یا انداختن دوتا بند نعل به گردن آن حیوان در اینجا فعلیت دهد. خود اینها هم اسراری دارد که انشاءالله به آن می‌رسیم. این کیفیت عقد احرام او می‌باشد. فقهاء این مسئله را فرموده‌اند.

اما آنچه که به نظر می‌رسد این است که در اینجا بنای شارح در خصوص یک تصویر ذهنی از قرآن و افراد نیست؛ یعنی نفس همان حرکت با هدیه، موجب عقد احرام حج قرآن است و یا اینکه فردی که می‌خواهد حج یا عمره تمتع انجام دهد، حرکت او به سوی مکه قبل از حج، خودش حیثیت تمتع به خود می‌گیرد و لازم نیست همان‌طور که امروزه می‌گویند، همه باهم بگویند: «عمره به جای می‌آوریم، احرام می‌بندیم به احرام عمره تمتع قریه إلى الله!» یا اینکه در خارج از موسم أشهر حج بگویند که خدایا احرام می‌بندیم به احرام عمره مفرده با طواف و نماز نسائش، قریه إلى الله! اینها لازم نیست بلکه همین‌که عمره به این شکل منعقد می‌شود، خودش عمره مفرده است؛ نیازی به نیت جداگانه افراد نیست؛ یعنی عمره مفرده. نیت افراد به عنوان جزء متمم علت برای احرام نیست بلکه تعنون به عنوان خارجی و تحقق خارجی این عمل، در عالم خارج است. وقتی که این عمل در عالم خارج، خارج از أشهر حج قرار می‌گیرد: هذه عمره مفرده. وقتی هم در أشهر حج قرار می‌گیرد که مترتّبش حج است: هذه عمره تمتع أو عمره متعة. یا اینکه اگر حاجی هدیه را با خود سوق دهد، بعد حجه حج قرآن، نیت دیگری لازم نیست که بگوید: «خدایا من حج قرآن انجام می‌دهم!» چون وقتی هدیه به همراه دارد، حج او قرآن است و دیگر لازم نیست که بگوید: حج قرآن انجام می‌دهم. حتی اگر اشتهاهاً بگوید: «خدایا من حج افراد انجام می‌دهم»، اشکال ندارد.

اتفاقاً بعضی‌ها سؤال می‌پرسند و این مسئله‌ای مبتلی به است؛ من باب‌مثال می‌گویند که ما در روز دوشنبه می‌خواستیم غسل جنابت کنیم و به این نیت هم به حمام رفتیم اما یک‌دفعه گفتیم که غسل جمعه می‌کنیم! بر خلاف نظر بعضی‌ها که می‌گویند: «اشکال دارد»، این اشکال ندارد چون این شخص نیت

¹ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب 40، ص ۳۸۲، ح 2: «عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال: "التلبية أن تقول لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لبيك لبيك ذا المعارج لبيك لبيك داعياً إلى دار السلام لبيك لبيك غفار الذنوب لبيك لبيك أهل التلبية لبيك لبيك ذا الجلال والإكرام لبيك لبيك ثبدي و المعاد إليك لبيك لبيك تستغني و يفتقر إليك لبيك مرهوباً و مرغوباً إليك لبيك لبيك إله الحق لبيك لبيك ذا التعماء و الفضل الحسن الجميل لبيك لبيك كشاف الكرب العظيم لبيك لبيك عبدك و ابن عبدك لبيك لبيك يا كريم لبيك" الحديث.»

غسل خاص داشته و فقط یک اشتباه زبانی در اینجا صورت گرفته است؛ لذا موجب بطلان غسل نمی‌شود. بله؛ اگر کسی تصور کند امروز که روز دوشنبه است، روز جمعه می‌باشد و نیت غسل جمعه کند، غسلش باطل است.

معاویه روز چهارشنبه به مردم گفت که بیایید نماز جمعه بخوانید! در آن وقت هم مثل اینکه از این خبرها بوده است! این هم یکی از عجایب است که چهارشنبه نماز جمعه بخوانیم! این مردم هم آمدند و نماز جمعه خواندند! حالا می‌گویند که الاغ کم پیدا می‌شود! بابا این همه الاغ خدا درست کرده است! چرا این قدر می‌گویید که کم است، گران است؟! معاویه چهارشنبه نماز جمعه خواند! خلق الله هم آمدند و اقتدا کردند. چرا؟! چون حاکم گفته است! خلیفة المسلمین! خلیفة المسلمین چهارشنبه نماز جمعه می‌خواند! حالا این طور که در کتابها می‌گویند!¹ والله العالم! بله این کارها از معاویه برمی‌آمد. ببینید اینها طوری جوّ ایجاد می‌کردند که اصلاً برای مردم جا می‌انداختند که می‌شود روز چهارشنبه، نماز جمعه خواند! چطور آدم می‌تواند سیاهی را سفیدی نشان دهد و سفیدی را سیاهی؟! چطور می‌تواند ظالم را مظلوم نشان دهد و مظلوم را ظالم؟! چطور می‌تواند حق را ناحق و ناحق را حق نشان دهد؟! هان؟! اینها ترفند می‌خواهد، راه و روش می‌خواهد که الحمدلله ما همه را داریم!

معاویه چهارشنبه نماز جمعه می‌خواند! جناب معاویه از این کارها می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن سوابق، طوری نشان داد که وقتی گفتند: «حضرت در محراب شهید شد»، مردم گفتند: «مگر آن حضرت نماز هم می‌خواند؟!»² ببینید آدم به کجا می‌رسد! یعنی مردم اصلاً باور کرده بودند که علی نماز نمی‌خواند! آدم گاهی اوقات می‌خواهد مطالبی را به عده‌ای بگوید اما می‌بیند که اصلاً نمی‌توانند باور کنند؛ یعنی طوری حرف‌ها در سر او رفته است که اصلاً نمی‌توانند باور کنند! مثل اینکه به او بگویند: «اصلاً پدر تو به دنیا نیامده است!» مگر می‌شود؟! اصلاً زمین و آسمان و همه چیزت به هم می‌ریزد! چون آدم سی سال، چهل سال، پنجاه سال با این باور زندگی کرده است! یک‌دفعه به او بگویند: «اصلاً تو از این پدر نبوده‌ای یا از این مادر نبوده‌ای! تو را از پرورشگاه آورده‌اند!» یک‌دفعه کل سیستم به هم می‌ریزد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد، مردم سیستمشان به هم ریخت! می‌گفتند: «مگر علی نماز می‌خواند که او را در مسجد کشته‌اند؟!» تبلیغات، تبلیغات! اگر نمی‌دیدیم، باور نمی‌کردیم ولی دیده‌ایم! همه اینها را دیده‌ایم! اصلاً چطور سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی جلوه می‌دهند! الان درک تاریخ - تاریخ اسلام و تاریخ گذشتگان - برای ما خیلی راحت شده است. حسنی که این مسائل، حوادث و قضایا برای من داشت، - البته در همه مسائل و حوادث نه حوادث روزمره؛ حادثاتی که انسان در طول زندگی‌اش می‌بیند - و همین‌طور مسائلی که خاص من بود؛ از ارتباط با بزرگان، تجربه با بزرگان و بعد هم از دست دادن آنها، تاریخ را خیلی به من فهماند و تاریخ برای من تفسیر و تبیین شد. الان خوب می‌توانم زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را حس کنم، زمان امام صادق علیه السلام را بفهمم، بالآخره الان از درک سابقم و از همان موقعی که منبر می‌رفتم و دو ساعت یا سه ساعت از امام صادق می‌گفتم، بهتر می‌فهمم.

از آن موقعی که بالای منبر جریان سقیفه را برای مردم می‌گفتم و خیال می‌کردم به عمق مسئله رسیده‌ام، بهتر و روشن‌تر مطالب را احساس می‌کنم. الان اگر پیغمبر بیاید و ظهور کند، کاملاً می‌توانم او را حس کنم، وجودش را حس کنم و مردمی که دور او سینه می‌زنند را هم می‌توانم حس کنم. همین مردم! همین مردمی که الان برای ظهور امام زمان علیه السلام به سر و صورتشان می‌زنند! همین آقایان، همین بنده و امثال بنده! التفات فرمودید؟! همین ما که برای ظهور امام زمان سینه می‌زنیم؛ یک

¹ الغدير، ج 10، ص 194.

² این مطلب به این عبارت یافت نشد ولی در الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 313 یکی از افراد سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را می‌گوید: «فانی أقاتلکم لأن صاحبکم لا یصلی و أنتم لا تصلون و إن صاحبکم قتل خلیفتنا و أنتم ساعدتموه علی قتله».

هفته بیشتر طول نمی‌کشد! یابن الحسن مان یک هفته است! هفته دوم که حضرت مجلس دارند، می‌گوییم: «خواب می‌آید! اجازه بده نیم ساعت چرت بزنم، بعد که از خواب بیدار شدم، یک قدری ضعف دارم! اجازه بده یک قدری صبحانه بخورم تا بعد ان شاء الله به آخر مجلس می‌رسیم، به ثوابش می‌رسیم!» همین مردم! همه ما! چون این مطلب را حس کرده‌ام؛ وقتی انسان حس کند دیگر کسی نمی‌تواند از او بگیرد. افرادی را که می‌بینید این ادراک از آنها گرفته می‌شود چون حس نکرده‌اند! فقط حوادث و مطالب را شنیده‌اند ولی ما همه اینها را حس کرده‌ایم، تجربه کرده‌ایم. بعد با آن مطالبی که بزرگان به ما فرموده‌اند، مقایسه کرده‌ایم و رسیده‌ایم به آنچه را که آنها درست می‌پنداشته‌اند.

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مطالبی را در منزلشان در آخرین کلامشان به من فرمودند که هیچ وقت از یادم نمی‌رود! در آن وقت درک آن مطالب برای من خیلی مشکل بود که عجب! ما که چهل سال با چنین مردی بودیم، آخر عمر باید چنین مطالبی را بشنویم؟! الان می‌بینم که عجیب است؛ انگار مثل روز روشن همه قضایا را در آن روز می‌دیدند؛ همه را می‌دیدند؛ لذا رفقای که خیلی باهم صمیمی هستیم، وقتی می‌بینند هر چه که می‌شود ما هر هر می‌خندیم، می‌فهمند که خنده‌ها برای چیست. بله! ما باید فقط به یک جا ملتجی باشیم و به یک نقطه تمرکز داشته باشیم و باید از اعتبارات بیرون بیاییم و از این داد و ستدهای خاله‌زنکانه و بچه‌گانه خارج شویم. هنوز وقتش نرسیده است، ان شاء الله که به زودی می‌رسد! باید یک قدری به حقیقت برگردیم و متحقق شویم. ما دیگر عمرمان را کرده‌ایم، اگر قرار بود چیزی بفهمیم، فهمیده‌ایم، دیگر دنیا و اعتباریاتش دستمان آمده و فهمیده‌ایم که حقیقت کجاست؛ فهمیده‌ایم که اعتبار کجاست.

همین چند روز پیش که مشرف بودم، مسائل و چیزهایی را دیدم که گفتم که جداً «هَلْكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يَرشُدُهُ وَ ذَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ سَفِيهٌ يَعضُدُهُ»، آدم را به اینجا می‌رساند. چه کارهایی می‌کنیم و چه برنامه‌هایی داریم؟! تصرفاتمان، اعمالمان و افعالمان به چه نحوی است؟! همه اینها به‌خاطر این است که به کلام بزرگان ترتیب اثر نداده و احساس کرده‌ایم که خودمان می‌توانیم روی پای خود بایستیم و خودمان را از نصیحت مشفقان محروم نموده‌ایم. (ثُمَّ كَانَ عَقِبَةَ الَّذِينَ أَسْأَأَ السُّؤْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ) این است. (عَقِبَةُ)، به ضم تاء نخوانید، شما که از نحوین هستید! کم‌کم عین موریانه، [شخص] از اول تکذیب نمی‌کند ولی کم‌کم می‌آید. انکار این حق و انکار حق دیگر؛ انکار این حق و انکار حق دیگر، انکار تا می‌رسد به (أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ)! صاف می‌ایستند و تکذیب می‌کند و می‌گوید: «نه! مطلب همین است!» می‌بندد! بسته می‌شود، وقتی بسته شد، (أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ)!

در مسئله احرام حج قرآن، همین که هدی همراه شما باشد، حج قرآن محسوب می‌شود و دیگر نیازی به گفتن نیست. در مورد غسل هم یک وقت شخص خیال می‌کند که واقعاً امروز روز جمعه است، - در حالی که دوشنبه است - به عنوان روز جمعه غسل می‌کند که در این صورت غسلش باطل است چون نیت دیگری کرده است. یک وقت خیال نمی‌کند؛ یعنی خیلی گیج نیست، می‌داند که دیشب شب جمعه بوده است! این را می‌فهمد و لکن در بیان لفظی نیت اشتباه می‌کند که در این صورت غسلش صحیح است. یک وقت به مردم فتوا ندهید که غسلشان باطل است! الان هم که قبض آب چند صد هزار تومانی برای آدم می‌آید، این شخص می‌گوید که ای بابا! یک غلطی کرده‌ایم، حالا مرتباً باید پول آتش را هم بپردازیم! اگر هم مقداری وسواس داشته باشد که دیگر معلوم است [چه می‌شود]! حالا اگر کسی مثل ما باشد که با یک آفتابه - فقط یک یا دو لیتر آب - هم کارش درست می‌شود، اشکالی ندارد اما بعضی‌ها اگر یک تن آب هم به سرشان بریزند، هنوز خیلی کار دارند!

در قضیه حج قرآن هم همین‌طور است. اگر شخصی نیت افراد کرد، فتوا ندهید که حجتش باطل است، احرامش باطل است! این‌طور نیست که اصل نیت او نیت قرآن نبوده بلکه اشتباه در مصداق برای او به وجود آمده است. اگر نیت قرآن نداشت با خودش هدی سوق نمی‌داد! کسی که با خودش هدی سوق می‌دهد، یعنی عملاً ملتزم به قرآن است. شارع هم جدای از همان متفاهم و سیره عرفیه که عمل

ندارد بلکه همان روش عرفی ملاک است؛ عرف الآن نسبت به این شخص می‌گوید که تو قصد قرآن کرده‌ای، گرچه تصور تو حج افراد بوده است.

یا من باب‌مثال در مورد نماز قصر و اتمام عرض کردیم که اگر کسی واقعاً می‌خواهد نماز بخواند، وقتی که شارع می‌گوید: صلاة مسافر قصر است؛ این‌طور نیست که نیت قصر در صلاة به‌عنوان جزء العلة من عقد التكبير لحاظ شود بلکه شرط الوجود است؛ یعنی وجود خارجی صلاة باید قصر باشد. حتی اگر شما در مورد صلاة مسافر - اشتهاً - قصد أربع رکعات کنید من باب‌مثال نمی‌دانید که قرار است در این سفر قصد ده روز کنید یا نه، یک دفعه می‌بینید که نماز در حال قضا شدن است، تکبیر می‌گویید و نماز را می‌بندید، وسط نماز می‌گویید که من نمی‌دانم تکبیر را به چه عنوان بسته‌ام، اصلاً هیچ نیت هم نکرده‌اید یا ممکن است که نیت نماز چهار رکعتی کرده باشید، وسط نماز می‌گویید که من پنج روز دیگر باید برگردم؛ آیا نمازتان باطل است؟! خیر! چون شما کاری خلاف اجزاء صلاتیه انجام نداده‌اید، حمد و تکبیر را خوانده‌اید، رکوع و سجود انجام داده‌اید و در رکعت دوم فهمیده‌اید که سفرتان خمسة أيام است، در اینجا فوراً نماز را قصر می‌خوانید. اینکه ابتدائاً أربعة رکعات و یا رکعتین باشد، هیچ دخالتی در صحت عقد تکبیرة الإحرام ندارد و شما می‌توانید به این کیفیت بخوانید و اصلاً به‌طور کلی همین است.

عدم نیاز به روایات و مستندات شرعی در مبانی اصول عملیه

الآن که با رفقا به درس می‌آمدیم؛ صحبتی راجع به مسائل اصول عملیه شد، مطلبی که بارها من گفته‌ام و الآن هم این قضیه را صریح‌تر می‌گویم: «در مبانی اصول عملیه، اصلاً به روایات و مستندات شرعی نیاز نداریم!» اصول عملیه در شرع هست، همان‌طوری که اصول عملیه در عرف هست، یعنی اگر ما «لا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»¹ را نداشتیم، همین استصحاب را جاری می‌کردیم. اگر «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ»² را نداشتیم، همین قاعده طهارت را جاری می‌کردیم، اگر «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ مُبَاحٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ»³ را نداشتیم، همین قاعده را جاری می‌کردیم چون اینها اصول شرعی نیستند بلکه همه اصول عرفیه هستند اما در قضایای طهارت، این مسائل به شرع برمی‌گردد.

عرفی بودن اصل اجرای اصول عملیه

اصل اجرای اصل، عرفی است؛ شارع فقط کشف کرده، بیان کرده، حکایت کرده و خبر داده است که من هم مثل عرف هستم و فرقی ندارم. پس وقتی امام صادق علیه السلام می‌فرمایند که «لا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»، جعل یک موضوع شرعی به‌عنوان اصل مؤسس نسبت به قضیه استصحاب و القاء موضوع یا القاء حکم نکرده‌اند؛ بلکه امام صادق در اینجا فقط بیان کرده‌اند که أنا أحد من العرف و الشرع طریق من طرق المتعارفة بین المجتمع و بین الملل. بله! ما در بعضی از موارد می‌بینیم که شارع عنایت خاصی دارد و قدری پا را نسبت به آن مسئله فراتر از دایره عرف می‌گذارد که در مورد

¹ وسائل الشیعة، ج 1، ابواب الوضوء، باب 44، ص 473، ح 1: «فی حدیث زرارة عن أبی جعفر علیه السلام قال: "و لا تَنْقُضُ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ، و إِمَّا تَنْقُضُهُ بِيَقِينَ آخِرٌ."»

² المقنع، ج 1، ص 15؛ وسائل الشیعة، ج 3، ابواب النجاسات و الأوانی و الجلود، باب 37، ص 467، ح 4؛ جواهر الكلام، ج 1، ص 305، با قدری اختلاف.

³ الکافی، ج 5، کتاب المعیشة، باب التوادر، ص 313، ح 40: «عن مسعدة بن صدقة عن أبی عبدالله علیه السلام قال سَمِعْتُهُ يَقُولُ: "كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ."» الحدیث.

طهارت و نجاست چنین مسائلی هست و بحث‌هایش را در بحث برائت مطرح کرده‌ایم. در آنجا می‌بینیم که تفاوت وجود دارد اما در مسئله اجرای اصل مثل استصحاب، برائت، اباحه و طهارت، در تمام اینها ما اصلاً نیازی نداریم که از شارع دلیل داشته باشیم؛ خود ما می‌توانیم اصل را جاری کنیم. اگر «لا تَنْفُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» را نداشتیم، استصحاب جاری می‌کردیم و اگر این استصحاب، یک اصل مثبت بود، جاری نمی‌کردیم، همان‌طور که خود عرف این کار را انجام می‌دهد.

مبنای شرع در بیان اصول عملیه و غیر اصول عملیه

پس از اینجا استفاده می‌کنیم:
اولاً: مبنای شرع در بیان اصول عملیه و حتی غیر اصول عملیه مثل اصول لفظیه و امثال ذلک، مبنای عرف است

میزان کاربرد اصول عملیه

ثانیاً: میزان کاربرد اصول عملیه در موارد، همان میزان عرف است. اگر عرف در یک مورد استصحاب جاری نمی‌کند، ما هم نمی‌توانیم در آنجا جاری کنیم؛ گرچه «لا تَنْفُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» در آنجا باشد؛ یعنی «لا تَنْفُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» در آنجا می‌شود «بل أنقضه بيقين آخر». اگر یک درصد از آن سابقه ذهنی باقی مانده باشد، آیا شما در آنجا استصحاب جاری می‌کنید؟! اگر نود و نه درصد احتمال تصور خلاف داشته باشید و فقط یک درصد نداشته باشید، کدام احمق چنین استصحابی جاری می‌کند؟! دیوانه است کسی که بخواهد چنین عملی را انجام دهد. شارع می‌گوید که «لا تَنْفُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ»، یعنی همان «لا تَنْفُضُ» عرفی و همان شک عرفی.

در راه راجع به این مسئله صحبت شد که سابق هر وقت ما نمی‌آمدیم جناب برادر مکرّم برای رفقا اس‌ام‌اس و به قول امروزی‌ها پیامک می‌زدند که فلانی نمی‌آید! پیامک مثل پشمک، اردک، سیامک، چکاوک! از این پیامک‌های پشمکی دیگر! حالا برعکس شده است! گفتیم که آقا شما یک اصل عرفی را جاری می‌کنید! در آن موقع، غالب بر حضور ما، آمدن بود و وقتی غالب بر حضور است، آن تصور ذهنی بر روال آمدن است و خلافتش باید گوشزد شود. الان برعکس شده است! گفتیم که خدا هم خودش یک‌طوری‌اش می‌شود! ما گفتیم که این سه روز هم در اینجا شهریه می‌دهند و ما نمی‌آییم و بعد معلوم شد که نه! اینها دیگر کارتی شده است و قضیه به‌روز شده است و ما باید بیاییم! گفتیم که می‌آییم! یک‌دفعه خدا در کاسه ما گذاشت، گفتیم مثل اینکه اگر ما هم بخواهیم بیاییم، از آن طرف قضیه لاک [قفل] می‌شود! گت و گولمان از کار افتاد و شب‌ها بود که ما اصلاً خواب نداشتیم! تا صبح بیدار بودیم. گفتیم که خدایا خودت هم مثل اینکه بدت نمی‌آید که خلاصه ما مقداری خوش بگذرانیم! خلاصه الحمدلله الآن کمی حالمان بهتر شده است که توانستیم خدمت رفقا برسیم.

گفتم که این قضیه همین مسئله عرفی است. مگر اینکه حالا کم‌کم تقدیر برگردد، دوباره این مسئله برگردد و به شکل دیگری که دیگر شما برای نیامدن [ما پیامک] بزنید! آن‌هم دیگر هرچه خدا بخواهد. منظور آمدن و دیدن رفقا و دوستان است و خلاصه چند جمله‌ای ردّ و بدل شدن است. حالا یا از این باشد یا از آن باشد، اینها مسئله دیگری است.

پس این مسئله بسیار مهم بوده و یکی از نکات اساسی در مقام استنباط و اجتهاد است. خودتان خواهید دید و می‌بینید که چقدر قضیه مهمی است که یک مجتهد در مقام استنباط، نظرش نسبت به اصول عملیه و متفاهم عرف و کیفیت پیاده کردن آن در میان مکلفین و دیدگاه شارع به چه نحو است. به این وسیله می‌تواند به خیلی از اسرار مگو و به بعضی از مطالب پی ببرد و می‌تواند خیلی از تناقض‌ها و تضادهای بین روایات را دفع کند و دیگر لازم نیست که این روایات را کنار بگذارد و به

آنها توجه نکند و متوجه می‌شود که همه اینها در جایگاه خودشان قرار گرفته‌اند، البته به شرطی که احاطه انسان نسبت به مبانی تا حدودی محرز شده باشد.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد